[صد و چهل و سه]

> در اصل توسط **hosyn** نوشته شده است
>
> **«آیا اگر بگویند مثل حافظ بیاور، و اصلا این سؤال مطرح نشود که از چه جهت مثل آن بیاور، درخواست و تحدی عبث و سفهی است؟ ظاهرا مشکلی ندارد، بلکه عرفی است، چرا؟ چون هویت مبهم ندارد، و تحدی به هویت او شده است، تا بعدا موازنه و محاجه صورت گیرد»** «او بگوید به ما بدهکاری مثل دیوان حافظ بیاور؛ یعنی شعر بیاور»

درباره این بحثی که درباره اقسام هویت برشمردی من فکر می کردم که این دقیقا چه ربطی به بحث دارد؟

یک نکته ای به ذهنم رسید ممنون می شوم که بفرمایید چقدر درست فهمیده ام

تا اینجای فرمایشات شما ما می توانیم لااقل این چند هویت را داشته باشیم:

۱. هویت کلی: مانند انسان بما هو انسان

۲. هویت شخصی جزیی: هویتی است که همواره در دستگاه مختصات زمان و مکان خاص مقید است؛ مانند شخص خارجی بدن زید (که از لحظه ای به دنیا می آید و تا زمانی خاص باقی است و بعد می پوسد و دیگر بدنی در کار نخواهد بود) مثال دیگر در فرمایش شما «اولین سخنرانی آقای زید»

۳. هویت شخصیتی: هویتی که اگرچه جزیی و به این جهت معین است اما در عین حال در دستگاه مختصات زمان و مکان خاص مقید نیست؛بلکه مرتب در مصادیق مختلف می تواند تجلی کند؛ که خود این بر دو قسم بود:

۳.الف. هویت شخصیتی پیشین: مانند اولین عدد زوج؛ (اگر می گفتیم عدد زوج یک مفهوم کلی بود؛ اما خود کلمه اولین آن را تعین جزیی می دهد؛ در عین حال اوال این تعین بعد از تحقق در عالم خارج نیست (لذا پیشین است) و ثانیا منحصر در یک مصداق در دستگاه مختصات زمان و مکان خاص نیست (مثلا وقتی من فهمیدم ۲ اولین عدد زوج است؛ مصداق ذهنی این دویی که من فهمیدم غیر از مصداق ذهنی این دویی است که شما فهمیدید)

۳.ب. هویت شخصیتی پسین: مانند اولین مقاله آقای زید؛ فرقش با «اولین سخنرانی آقای زید» این است که اولین سخنرانی وی کاملا در مختصات زمان و مکان خاص است اما اولین مقاله آقای زید اگرچه جزیی شده، اما در مختصات زمان و مکان خاص منحصر نشده لذا هم آن مقاله ای که آن روز روی کاغذش نوشت هم آنکه در روی کاغذ نشریه مربوطه در آن زمان خاص منتشر شد و هم آنکه شما الان از طریق فضای مجازی دانلودش می کنید و هم آنکه من آن را دانلود می کنم و ... همگی اینها مصادیق همان «اولین مقاله زید» هستند.

تفاوتش با هویت شخصیتی پیشین هم در این است که این واقعیت توسط شخص خاصی پایش به دار هستی باز شد؛ و کاملا ممکن بود که هیچگاه پایش به دار واقعیت باز نشود (مثلا اگر

اصل آقای زیدی وجود نمی داشت یا اگر او کاملا بیسواد می بود)

(در توضیحات فوق به طور خاص در مورد «هویت شخصیتی پیشین» تردید دارم که کاملا درست فهمیده باشم)

خوب؛ ثمره این بحث در بحث اعجاز چیست؟

آن که من فهمیدم این است که اساسا معجزه نمی تواند از قسم اول (هویت کلی) یا قسم۳.الف (هویت شخصیتی پیشین) باشد؛ زیرا معجزه قرار است دلیل بر صدق شخص معین باشد و باید توسط شخص خاص به دار وجود وارد شود؛
اما معجزات دو قسمند:

اغلب معجزات (شاید تمام آنها غیر از قرآن) هویت شخصی جزیی داشتند یعنی کاملا مقید به دستگاه زمان مکان خاص خود بودند لذا ما صرفا باید با إخبار دیگران از وقوع آنها مطلع شویم؛

اما قرآن هویت شخصیتی پسین دارد؛یعنی در عین اینکه پیامبر ص او را وارد دار وجود کرد اما همچنان آن هویت در مصادیق مختلف خود را متجلی می کند و لذا هرکس در هر زمان می تواند مصادیق از مصادیق خود آن را بیابد؛

آنگاه ثمره بحث این می شود که تحدیهای به سایر معجزات کاملا وابسته به زمان و مکان خاص می شد؛ یعنی مادام که مثلا حضرت موسی ع زنده بود و عصا را اژدها می کرد این تحدی کارکرد داشت (یعنی عده ای دیگر بیایند عصا را اژدها کنند ولی عصای موسی همه آنها را بر باد دهد) ولی بعد از رحلت حضرت موسی ع دیگر کارکرد تحدی خود را از دست می دهد (یعنی اگرچه خبر آن برای افراد خبر از یک واقعیت اعجازآمیز است اما دیگر کسی (مثلا یک ساحر) اگر مدعی شود که من هم می توانم مثل آن را بیاورم نمی تواند وی را محکوم کرد) (چنانکه امروزه براحتی می تواند برای برخی معجزات حضرت عیسی ع (**ابرئ الاکمه و الابرص**) مثل آورد و این نقصی بر حضرت عیسی ع نیست زیرا او تحدی ابدی نکرده بود بلکه تحدی اش برای زمان خودش بود.

اما قرآن کریم چون هویتش هویت شخصیتی پسین است هر زمان می تواند کارکرد تحدی خود را داشته باشد؛ و لذا برای مثل آن آوردن، حتی نیازی نیست که سندیت آن به لحاظ تاریخی اثبات شود؛ یعنی همین چیزی که الان در دست عموم بشر به اسم قرآن موجود است کافی است برای اینکه افراد بخواهند مثلش را بیاورند؛ و با این توضیح وجه اینکه چرا تنها قرآن می تواند معجزه ختمیه قرار گیرد هم معلوم می شود

آنگاه آن بحثهای قبلی هم منطق خودش را پیدا می کند

یعنی چون هویت شخصیتی دارد اگر کسی فرضا یک کلام خیلی بلیغ آورد ما می گوییم قرآن علاوه بر بلاغت مثلا اخبار از غیب هم دارد که سخن تو ندارد؛ و ...

و آنگاه صرفه هم در همین فضا معنای خوبی پیدا می کند:

یعنی این هویت شخصیتی چنان است که هرکس از هر جهتی اقدام به آوردن مثل آن کند دیگرانی پیدا می شوند که نشان دهند قرآن هم از همان جهت و هم الاقل به خاطر برخورداری از جهات متعدد دیگر به مراتب بالاتر از آن کلامی است که به عنوان مثل وارد گود شده است (چون خود قرآن بعینه در اختیار همگان هست؛برخلاف عصای موسی که دیگر خودش بعینه در اختیار همگان نیست[1])

[1] پست کاربر Hosein-

بازبینی #1
ایجاد شده 16 آوریل 2025 14:03:31 توسط ... .
به روزرسانی شده 16 آوریل 2025 14:04:08 توسط ... .